

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

هررن پاسکال
برگردان و پی نوشت از: ا. م. شیرینی
۱۹ دسمبر ۲۰۱۲

حمله بشردوستانه بر سوریه در ۱۵۰ سال قبل

حمله «بشردوستانه» (هومانیستی) به سوریه؟ بشردوستی را اولین بار فرانسویها در سال ۱۸۶۰ دستاویز حمله نظامی علیه سوریه قرار دادند، که در آن زمان بخشی از امپراتوری عثمانی بود. پاسکال هررن، پروفیسور دانشگاه ژنو در این مقاله نیت واقعی فرانسه در زمان فرمانروایی ناپلئون سوم را که همانند دوره های حکمرانی سارکوزی و اولاند ناشایست بود، تجزیه و تحلیل نموده و پیامدهای ناگوار این حمله به منطقه را یادآوری می کند.

حمله بشردوستانه به سوریه همواره به مثابه ابزاری برای پایان دادن به آسیبهای وارده به مردم در اثر جنگ بین دولت و مخالفان مسلح از سال ۲۰۱۱ مورد توجه قرار داده می شود. جنگی که مسؤولیت اصلی آن را به درستی یا به اشتباه، به عهده نیروهای وفادار به دولت می گذارند.

یعنی، برای ارائه کمک، باید رژیم حاکم سرنگون شود. کاملاً واضح است که چنین کمکی را در طول چند ماه گذشته، در اشکال مستقیم و غیرمستقیم، از راه تحویل سلاح به شورشیان و اعزام جاسوسان خارجی و گروههای شبه نظامی به حریم سوریه ارائه کرده اند. اما استفاده از نیروی نظامی در خاک یک کشور خارجی بدون موافقت دولت قانونی آن، با اصول استقلال آن کشور و با منشور سازمان ملل متحد مغایرت دارد. استفاده از زور در روابط بین کشورها، به استثنای دفاع قانونی یا اقدام جمعی بر اساس مجوز شورای امنیت سازمان ملل متحد، ممنوع است.

دیوان کیفری بین المللی در سال ۱۹۸۶، پشتیبانی نظامی دولت ریگان از کنگره نیکاراگوئه، یعنی شورشیانی را که برای سرنگونی رژیم ساندیستها می جنگیدند، محکوم کرد. این دادگاه اعلام کرد که چنین حمایتی، علی رغم این که واشینگتن رژیم را به ارتکاب به خشونت متهم می کرد، با رعایت حقوق بشر انطباق نداشت.

ولی این ظرافتهای حقوقی نتوانستند مانع از اقدامات یک جانبه ای بشوند که در پی اعلام دلایل رسمی ناشی از تصورات خود ساخته، مثلاً، بمباران یوگسلاوی سابق هنگام بحران در کوزوو در سال ۱۹۹۹ یا اشغال عراق در سال ۲۰۰۳ به وقوع پیوست. آخرین نمونه چنین اقدامی به لحاظ تاریخ وقوع، مداخله نظامی در لیبیا بود. برخی دولتها اذعان می کنند که آنها [مداخله گران] از محدوده معین شده توسط شورای امنیت در سال ۱۹۷۳ بسیار فراتر رفتند.

علت اصلی چنین تجاوزات جانبدارانه، جامعیت قواعد فوق الذکر می باشد. دفاع از هر خلقی که با خطر کشتار جمعی مواجه می شود، حق است. ولیکن این اصول، مطلقاً تا آنجا معتبراند که با هوسها و امیال طرفهای مداخله گر سازگار باشند. آیا می توان مطمئن بود که مداخله گران از قدرت خود به طور نامحدود استفاده خواهند کرد و علیه کشورهای دیگر و علیه دولتهای به تعبیر خودشان، نامطلوب، به کار خواهند بست؟ سراسر تاریخ از جنگهای «عادلان» مملو

است که دشواریهای فراوانی را به خلفهای آسیب دیده در پی آورده است. حقوقدان بزرگ نوشتاری، **امرد واتل (Emer de Vattel)** در سال ۱۷۵۸ قلع و قمع سرخپوستان امریکائی توسط فاتحان را که تحت بهانه آزادسازی آنها از انقیاد ستمگران انجام دادند، تقبیح کرد.

کارشناسان این عرصه دائماً کوشش کردند تا نمونه ای به عنوان گواه اقدام مداخله گرانه بی چشمداشت و بی عیب طرفها بیابند. و آنها مدتهاست پاسخ می دهند، که این وضعیت در لشکرکشی سال ۱۸۶۰ به سوریه به عنوان بخشی از اراضی امپراتوری عثمانی که آنوقتها لبنان امروزی نیز جزئی از آن بود، به وقوع پیوست. از ماه می تا ماه اگست همان سال از ۱۷۰۰۰ تا ۲۳۰۰۰ نفر، اکثراً پیروان دین مسیحیت در کوههای لبنان و در ولایت دمشق در اثر بروز مناقشات قومی قتل عام شدند. این خبر به اروپا می رسد و باعث تحریک افکار عمومی می گردد. دولت امپراتوری عثمانی به فراهم کردن زمینه و گاهی به مشارکت در جنایات ارتكابی دوستان مسلح مداخله گران در کوههای لبنان و ولایت دمشق متهم می شود.

در آن تاریخ ناپلئون سوم با موافقت قدرتهای اروپائی تصمیم می گیرد یک قشون سرکوبگر مرکب از ۶۰۰۰ نفر را برای پایان دادن به «کشتر خونین» به آنجا اعزام نماید. ارتشیان فرانسه کمتر از یک سال در آنجا می مانند. آنها به محض برقراری آرامش و تجدید سازمان اداری که تا شروع جنگ جهانی اول از حمایت وفاق مدنی برخوردار بود، آنجا را ترک میکنند. و حتی در روزگار ما برخی از حقوقدانان از میان آنهایی که حتی حق مداخله بشردوستانه را به رسمیت نمی شناسد، بر این باورند که عملیات سال ۱۸۶۰ شاید تنها نمونه «واقعی» حمله بشردوستانه قرن نوزدهم بود. ولیکن اگر از یک نگاه دقیقتر نگرینسته شود، اختلاف نظرات درون جامعه، که در سال ۱۸۶۰ شدت گرفت، حاصل کوششهای قدرتهای غربی برای تقویت نفوذ خود بر روی اقلیتهای ملی منطقه بود. سخن بر سر آن بخش از امپراتوری پوسیده عثمانی بود که به موضوع مشاجره قدرتهای غربی بدل شد. فرانسه منافع تجاری خود در این مکانها را کتمان نمی کند. روسیه نیز با گسترش اراضی خود به سمت جنوب مخالف نیست. برای دستیابی به هدف خود، هر یک از این دولتها به گروههای اجتماعی محلی تکیه می کنند. مثلاً فرانسه کاتولیکها را مورد حمایت قرار می دهد، روسها از ارتدوکسها پشتیبانی می کنند و انگلیسی ها، قیومیت دروزیها را به عهده می گیرند.

پس از حمله سال ۱۸۶۰، فرانسه قدرت اقتصادی خود را در لبنان تا آنجا تقویت می کند که ۵۰ درصد جمعیت فعال لبنان در سال ۱۹۱۴ در صنایع ابریشم بافی فرانسه به کار اشتغال داشتند. این صنایع تنها زمانی که تصمیم گرفته شد وابستگی به تأمین کنندگان لبنانی قطع شود، از هم پاشید. این آخرین حربه بود که به کار گرفته شد.

یک سال بعد، یعنی در سال ۱۹۱۵، انگلیسیها و فرانسویها به منظور ممانعت از ارسال خواربار به این منطقه وابسته به فرهنگ واردات غله، محاصره سواحل سوریه را سازمان می دهند. یگانه هدف محاصره، تحریک شورشها علیه حاکمیت استانبول در مناطق عربی بود که از جانب ویلهلم دوم المان وارد جنگ جهانی اول می شدند. پس از این محاصره، گرسنگی بی سابقه ای فراگیر می شود و در نتیجه آن ۲۰۰۰۰۰ نفر در بخش مرکزی و کوههای شمال لبنان و ۳۰۰۰۰۰ نفر در اراضی سوریه جان خود را از دست می دهند.

در سال ۱۸۴۰ فرانسوا گیزو، سفیر وقت فرانسه در لندن، انگیزه ژنوپلیتیکی را که بر دولتهای اروپائی اعمال گردید و سیاستهای وزیر خارجه انگلیس، لرد پالمستون را در مقابل چشمان همه آنها به تحرک واداشت، بیان کرد. او می گفت: هر آنجا که امروز در لبنان، در دشتها یا در بالای کوهها، مردان، زنان و کودکان زندگی و کار می کنند، فردا باید نابود شوند. برای این که لرد پالمستون در طول سفر با راه آهن از لندن تا ساوت همپتون، همواره در این اندیشه بود: «لازم است، برای این که سوریه سر به شورش بر دارد، من به یک قیام در سوریه احتیاج دارم، اگر سوریه شورش نکند، پس من احمقم».

امروز کمتر انسان صاحب خردی تردید دارد که نظام سرمایه داری در روند تکاملی خود پس از آنکه به اوج، به مرحله امپریالیستی رسید و سپس مسیر سقوط و انحطاط در پیش گرفت، در اثر فرسودگی و پوسیدگی، بخش اعظم دستاوردها و ارزشهای بشری را همراه خود به انحطاط و ابتذال کشید، تحریف کرد و ضد ارزشها را جایگزین آنها ساخت. مقوله «حقوق بشر» یکی از همین ارزشهاست که از مدتها پیش به سخیف ترین ابزار توجیهی برای کشتار و قتل عام انسانها در دست امپریالیسم جهانی تبدیل شده است. آمار کشتارهای همین یک دهه و سه سال اول قرن بیست و یکم میلادی به دست جنگ سالاران امپریالیسم جهانی و مزدوران تروریست آنها حیرت انگیز است. به خلاصه آمار کشتارها توجه کنید: سه میلیون و سیصد هزار نفر در پنج سال اول اشغال عراق، صد هزار - صد هزار نفر در سومالی، افغانستان، یوگسلاوی، لیبیا، مالی، ساحل عاج، سودان و بسیاری کشورهای دیگر، همه و همه، تحت عنوان دفاع از «حقوق بشر»، برای «نجات» انسانها از «ستم دیکتاتورها» به دست نیروهای امپریالیسم جهانی اتفاق افتاد. اما نه حقوق انسانی بر پا شد و نه آزادی برقرار گردید...

با این توصیف، هر چه زمان می گذرد، ماهیت ضد انسانی استفاده ابزاری امپریالیسم از مقوله «حقوق بشر» هر چه روشن و روشنتر می شود و این شائبه هر روز بیش از روز پیش تقویت می شود که هر کس و در هر جا که شعار دفاع از «حقوق بشر» سر می دهد، خواه ناخواه، با انواع رشته های مرئی و نامرئی، پنهان و ناپیدا، با مراکز ثروت (پول) و قدرت در غرب پیوند دارد.

اعلام موضع صریح و روشن در مقابل مداخلات و جنگ افروزیهای ویرانه گرانه امپریالیسم و عربه جوئی های «حقوق بشری» گستاخانه آن به عنوان اولین و بزرگترین ناقض حقوق بشر در هر گوشه جهان، یگانه راه قطع این رشته ها و گسست از دایره نفوذ امپریالیسم است. بشردوستی، آزادیخواهی، صلحجوئی و آزادیخواهی بدون موضعگیری در مقابل اقدامات ضدانسانی امپریالیسم، در بهترین حالت، نمی تواند چیزی جز شعارهای پوچ و عوامفریبانه باشد.

<http://www.voltairenet.org/article176951.html>

۲۸ آذر - قوس ۱۳۹۱